

نامداری به تازگی مصاحبه ای مفصل انجام داده و در آن از علل طلاقش و همچنین چرایی انتشار آن عکس سخن گفته است. افشاگری آزاده نامداری در خصوص انتشار عکسش؛



به گزارش اسپادانا خبر، اظهارات آزاده نامداری پیرامون انتشار عکس افشاگرانه اش: شروع پاسخ ایشان این بود که «با اجازه مادرم که سادات است» این سوءاستفاده از یک نگاه دینی نیست؟ و آخرش هم گفته اند که «من دو سوال از خانم نامداری دارم. نگاه شما به عاطفه مادر و فرزند چيست؟ نگاه شما به گروهک های سیاسی چيست؟» آخر چه ربطی دارد؟ انگ سیاسی و انگ اعتقادی زدن چه ربطی به موضوع ما دارد؟ شبهه سازی هم در دین و هم در قضا جرم دارد و من برای رفع شبهه باز مجبورم شکایت کنم تا این انگ را از خودم دور کنم.

پرده اول:

هیس! دخترها فریاد نمی زنند!

خانم نامداری زیاد عصبانی می شود؟

نه. راستش من در مدت زیادی از زندگی ام اصلا عصبانی نمی شدم. جالب است برایتان بگویم که چند وقت پیش یکی از ویدئوهای قدیمی خودم را در یک فن پیج اینترنتی دیدم که در آخر برنامه می گویم: «من که اصلا عصبانی نمی شوم.» با خود فکر کردم و دیدم در آن زمان چقدر نگاه درستی به خودم داشتم. البته که عصبانی شدن یک بخشی از زندگی آدم ها است؛ ولی من یک کاراکتر کاملا آرام دارم. اگر چه که در یک سال و نیم اخیر بیشتر عصبانی می شوم.

در یک سال و نیم، دو سال اخیر و وقتی فهمیدم دنیا مهربان نیست و یک هجمه خیلی شدید به سمت روانه شد و من برای دفاع از خودم گارد گرفتم، عصبانیت هم بخشی از وجودم شد. ولی کلا عصبانیت من خیلی جدی نیست. ممکن است با کلام یا دیگران بحث کنم اما آن قدر عصبانی نمی شوم که چیزی را بشکنم یا به سمت کسی پرتاب کنم! اصلا این جور عصبانی نمی شوم. حالا چرا این را پرسیدید؟

چون فکر می کنیم انتشار آن عکس افشاگرانه در اینستاگرام یک واکنش از سر عصبانیت بود...

خیلی خوب شد که این را گفتید. پس اجازه دهید کاملا برای تان توضیح بدهم. اولاً باید بدانید من اصلاً و ابداً دچار انقلاب روحی نمی شوم. اینکه یک انفجار روحی در من رخ بدهد که باعث بشود یقه یکی را بگیرم یا به کسی ناسزا بگویم یا عکسی از سر عصبانیت منتشر کنم. می توانم بگویم دلخوری من در آن لحظه بسیار زیاد بود اما عصبانیت و خشمی نداشتم. آن عکس اصلاً به خاطر اینکه من عصبانی بودم منتشر نشد و دلایل زیاد دیگری داشت.

آزاده نامداری: چرا آن عکس را منتشر کردم؟

اجازه می دهید بگویم باورمان نمی شود؟ یعنی شما حال تان کاملاً خوب بود و همه چیز عادی بود، بعد ناگهان تصمیم گرفتید یک عکس اینچینی از خودتان منتشر کنید؟

نه اصلاً! من حالم خوب نبود. حال خوب نبودن با عصبانیت دو مقوله کاملاً جداست. من عصبانی نبودم و این طور نبود که حالا یک حرکتی بکنم که عصبانیتم را خالی کنم.

حالتان خوب نبود یعنی چطور بودید؟

ببینید من احساس می‌کردم یک اتفاقی افتاده است و باید واکنش نشان بدهم. بگذارید کمی به عقب برگردم. تفکر من به این صورت است که می‌گویم دو نفر که با هم ازدواج کردند، ممکن است بعد از یک مدتی به این نتیجه برسند که حالا نمی‌خواهند با هم زندگی کنند. خیلی خب! این می‌تواند یک پیشامد طبیعی در زندگی شما باشد و حالا باید با آن کنار بیایید. به نظر من فاجعه‌ای رخ نداده. قبول دارم که جدایی اتفاق بسیار تلخ و رنج‌آوری است و آدم را آزار می‌دهد، اما وقتی به این نتیجه رسیدید که تنها راه همین است، خب جدا شوید و دست از آزار هم بردارید. من این توصیه را به هر کسی که از من مشاوره بخواهد می‌دهم. برداشت بد نشود. اصلا توصیه به جدایی نمی‌کنم؛ اما اگر راه دیگری نبود، اتفاق هولناکی نیفتاده و زندگی ادامه دارد و دنیا به آخر نرسیده است.

پس شما از این آدم‌ها هستید که فکر می‌کنند زوج‌ها می‌توانند بعد از ازدواج رابطه دوستانه‌ای با هم داشته باشند...

در شکل کلی‌اش درست است؛ به شرطی که هر دو نفر متقاعد شوند که در مورد خودم، هر چقدر سعی کردیم نشد. ولی درستش این است که دو طرف سر جنگ نداشته باشند و قصد آزار هم را نکنند و هر کس راه خودش را برود. حالا می‌شود به قول شما دوست ماند و به هم احترام گذاشت.

پرده دوم:

یک عاشقانه ناآرام

ما هنوز نفهمیده‌ایم فاجعه از کجا شروع شد؟

از زمانی شروع شد که من چند ماه پس از عقد به این نتیجه رسیدم که ما نمی‌توانیم زندگی کنیم و پا پیش گذاشتم که جدا شوم.

و طرف مقابل مخالف بود؟

بله، کاملا مخالف بود.

یعنی ایشان اعتقاد داشت که می‌توانید با هم زندگی خوبی داشته باشید.

در حرف بله.

ولی جمع‌بندی شما این بود که دیگر امکان زندگی مشترک وجود ندارد؟

من مطمئن بودم که نمی‌توانیم و برای این تصمیم دلایل منطقی داشتم و به عقیده من ایشان هم ته دلش می‌دانست که ما نمی‌توانیم.

از کی مطمئن شدید نمی‌توانید؟

شاید حدود دو ماه بعد از عقد کاملا به این نتیجه رسیدم که امکان ادامه این زندگی وجود ندارد. ما کلا 10 ماه عقد کرده بودیم.

چند ماه قبل عقد دوران نامزدی داشتید؟

هیچ! تقریبا تمام مدت خواستگاری و نامزدی ما 10 تا 15 روز هم طول نکشید.

یعنی شما دو ماه بعد از عقد قصد داشتید جدا شوید و مقدماتش را آغاز کردید و 10 ماه بعد جدا شدید؟

نه اصلا. من ابتدا سعی کردم مشکل را با خودم حل کنم. چون تجربه زندگی مشترک نداشتم فکر می‌کردم هیچ‌کس نباید متوجه شود که ما مشکل داریم و من باید از چیزی که کاملا بد است صیانت کنم و معتقد بودم اگر بد است برای من است و هیچ‌کس نباید بفهمد.

هنوز به آن نقطه انفجار که شما آن عکس را منتشر کردید نرسیده‌ایم، اما چطور است به عقب برگردیم و ببینیم چرا اصلا به اینجا رسیدید که این زندگی ارزش ماندن ندارد...

ببینید به نظرم وارد جزئیات نشویم بهتر است. چون طرف مقابل من حضور ندارد و یک طرفه حرف زدن بی‌انصافی است.

خب سوال را به این شکل مطرح می‌کنم؛ اصلا چی شد که رابطه کاری شما منجر به ازدواج شد؟

اصلا دوست ندارم وارد این بحث هم بشوم...

به هر حال شما از همدیگر شناخت داشتید و تازه به هم نرسیده بودید. درست است؟ بعد از عقد اما دو ماه نگذشته شما متوجه می شوید اشتباه کرده اید...

بله سالها بود همدیگر را می شناختیم اما در همین حد که از کار هم تعریف کنیم. شناخت ما از هم سطحی بود. به عنوان خانم نامداری و آقای حسنی به هم احترام می گذاشتیم و اینکه بگویم چقدر تو خوب اجرا می کنی. واقعا در همین حد نه بیشتر.

خوب اجرا می کنی یا آدم خوبی هستی؟

هر دو.

و این رابطه کاری تحسین آمیز کم کم به ازدواج و خواستگاری رسید؟

بله. اما بگذارید کمی جامع تر برایتان بگویم. نمی دانم چه دردی است که آدمها خودشان را درست پرزنت نمی کنند. من معتقدم آدمی هستم که تشخیص می دهم. فکر می کنم از یک استعداد متوسط برخوردارم که می توانم تشخیص دهم و فکر می کنم چیزی که باعث شد ما 4 تیر عقد کنیم و در شهربور یعنی طرف دو ماه به این نتیجه برسیم، این بود که ما درست به هم پرزنت نشده بودیم.

شما دقیقا دنبال کدام فرزند حسنی می گشتید که پیدایش نکردید؟

همان که می گفت، دوست ندارم به طور دقیق صفات خوب را بگویم چون آن وقت شما فکر می کنید ایشان آن صفات را اصلا ندارد و این خوب نیست. همین قدر بگویم که ما به لحاظ اعتقادی، فکری و اهدافی که در زندگی داشتیم، حتی دایره دوستان و خیلی مسائل دیگر با هم تفاوت داشتیم و اینها چیزهای کوچکی نبود. حتی برای نشست و برخاست هم با هم مشکل داشتیم.

پس شما معتقدید این تفاوت هایی که طرف ماه های اول به چشم تان آمد به این خاطر بود که خود واقعی تان را نشان نداده بودید؟

فکر می کنم من خود واقعی ام را نشان داده بودم. اما آن طرف داستان آدمی است که هیچ کدام از آن چیزهایی که می گفت نبود. ضمن اینکه ایشان با من فرق می کرد چون شناخت خیلی بهتری از من داشت: برخلاف اینکه من ایشان را کمتر می شناختم.

چطور چنین چیزی ممکن است؟

به خاطر اینکه ایشان مرد هستند.

اینکه ایشان شناخت خوبی از شما نداشتند، مزیت است؛ نه عیب، شاید این ضعف شما بوده که شناخت خوبی از طرف مقابل تان نداشتید؟

شاید به خاطر اینکه من آدم واقعی و ساده ای هستم. من همین هستم که می بینید. در کوچه و خیابان و جلوی دوربین. همه جا من همینم. شاید گل تمام حرف هایی که می خواهم در این مصاحبه یا هر جای دیگری بگویم یک جمله باشد. من با آن فرزند حسنی که قبل از ازدواج می شناختم ازدواج نکردم و اگر همان آدم که فکر می کردم بود، نه تنها جدا نمی شدم، که هزار سال هم زندگی می کردم.

سوال مشخص ما این است خانم نامداری: آیا این نقص به شما بر نمی گردد که نتوانستید خوب تشخیص دهید؟

حتما بخشی از این اتفاق به من بر می گردد. اصلا زودباور بودن در تمام زندگی به من ضربه زده است، اما این هولناک ترین ضربه بود. من بخشی از این اتفاق را که شاید 50 درصد باشد کاملا می پذیرم، اما می گویم من با ادعاهای یک آدم ازدواج کردم؛ البته من در زندگی به این معتقدم که نمی توانم بنا را بر بی اعتمادی گذاشت و اگر بنای همه چیز بر بی اعتمادی باشد، دیگر نمی شود به راحتی زندگی کرد چون زندگی ترسناک می شود.

می دانید چرا روی آن مساله تمرکز کرده ایم؟ چون فکر می کنم مساله ای که شما را به این نقطه رساند، مساله خیلی شایعی است. خیلی از جوانها، خصوصا دختر خانمها بدون شناخت درست از خود و طرف مقابل، تنها با تصورات خودشان وارد مقوله ازدواج می شوند. البته قاعدتا در مورد خانم نامداری که روانشناسی خوانده و سالها به عنوان یک فعال اجتماعی تجربه حضور داشته قضیه به همین سادگی نیست...

با حرف شما کاملا موافقم. موردی که در یک سال اخیر بیشتر از هر چیزی من را رنج می دهد و باعث ناراحتی، آزار، درد، بی خوابی و هزار تا مشکل دیگر شده، این است که من چرا بدون تفکر وارد گود شدم. این دردی است که من را رها نمی کند. معتقدم اتفاقات چند سال اخیر به خاطر دوره ای از زندگی من به وجود آمده که دیگران را منع می کردم و این خواست خدا بود

که در شرایطی قرار بگیرم که همیشه از آن فرار می‌کردم. در حقیقت همیشه به خودم می‌گویم خدا دارد به تو می‌گوید آزاده، من یکی یکی این چاله‌ها را می‌گذارم سر راهت تا ببینم تو که این قدر دیگران را منع می‌کنی با مشکلات خودت چه برخوردی خواهی داشت. این جهان بینی من در برابر اتفاقات یک سال اخیر است. چون زندگی من به صفر رسیده و حالا از نو شروع کرده‌ام و دارم همه چیز را از نو می‌سازم.

پرده سوم:

شجاع دل

شاید یکی از ویژگی‌های بارز آزاده نامداری که تمام اتفاقات زندگی او را توجیه می‌کند شجاعت باشد. با همین شجاعت می‌تواند تصمیم بگیرد یک ازدواج را که به نظرش موفق نیست با همه تبعاتش تمام کند. با همین شجاعت، این جدایی را علنی می‌کند و با همین شجاعت عکسی با ظاهر نامناسب و جنجالی را در اینترنت منتشر می‌کند. همین شجاعت هم حالا شما را به این مصاحبه کشانده...

البته همان‌طور که گفتم این اولین و آخرین مصاحبه من درباره این اتفاق خواهد بود. از یک جهت قبول دارم من شخصیت شجاعی دارم اما بیشتر از هر چیزی می‌توان گفت آدمی نیستم که دست به پنهان کاری بزنم و به این تفکر اعتقاد ندارم. همیشه می‌گویم چیزی تو را می‌ترساند که از آن شناخت نداری و درباره‌اش فکر نکرده‌ای و احساس می‌کنی با خطری مواجه می‌شوی. من در تمام مواردی که گفتید احساس خطر نمی‌کردم. در زمان جدایی خیلی‌ها از جمله دوستان رسانه‌ای‌ام به من می‌گفتند به هیچ‌کس نگو. چون این طوری به زندگی کاری‌ات ادامه می‌دهی و مطبوعات اذیت‌ات نمی‌کنند و کسی کاری به کارت ندارد. اما من با خودم فکر کردم که نمی‌توانم با دروغ زندگی کنم. وقتی با دوستان و فامیل که معاشرت می‌کنم، زمانی که مورد سوال قرار می‌گیرم نمی‌توانم دروغ بگویم. باید حلقه دستم کنم که باز هم دروغ است. من آدم این کار نبودم و نیستم.

دروغ البته تاریخ مصرف دارد و بالاخره باید راستش را می‌گفتید.

حق با شماست.

یعنی بپذیریم آن وقت که مصاحبه کردید و تلویحا جدایی‌تان را اعلام کردید، می‌خواستید درس صداقت به ما بدهید؟

من با این کار از خودم صیانت کردم. ادعای مدیریت جهان و این را که بخواهم همه را راهنمایی کنم ندارم. از خودم و از زندگی‌ام، جهان بینی‌ام، اصولم و چیزی که به آن اعتقاد داشتم و دارم دفاع می‌کنم. این اتفاقات چیزی خارج از چارچوب زندگی عادی نیست که بخواهم از آنها فرار کنم و دروغ بگویم که ما جدا نشده‌ایم و من زندگی مشترک خوبی دارم و خیلی هم خوشبختم! یا در مجامع عمومی ظاهر شوم و به مردم لبخند دروغین تحویل بدم! من اگر این‌طور زندگی کنم شب نمی‌توانم بخوابم.

این را که می‌گویید، با ذات کار در رسانه منافات ندارد؟ همه آدم‌ها جلوی دوربین یا پشت دوربین فرق دارند...

نه. اینکه من هفت سال به صورت دائم در تلویزیون حضور داشتم و سه سال مستند ساختم و سه چهار سال هم که برنامه سال تحویل اجرا کردم، من را به آدم دیگری تبدیل نکرد. من آدم شفاف و نمایش نیستم. آدم رئالی هستم و اصلا این دنیای رسانه را که قرار است همه از آن بترسیم درک نمی‌کنم. مگر من خلاف کرده‌ام که از چیزی یا از کسی بترسم؟ دارم یک کار شرعی می‌کنم. یواشکی کاری کردن در مرام من نیست...

می‌شود این جوری بود و سال‌ها در رسانه ماند؟ نه فقط در تلویزیون ما که حتی چهره‌های تلویزیونی در دیگر کشورها هم زندگی‌شان جلوی دوربین با زندگی واقعی کاملا متفاوت است؛ مثال اخیرش جرمی کلارکسون مجری برنامه تخت‌گاز.

این چیزی که در مورد جرمی کلارکسون می‌گویید یک گرفتاری حرفه‌ای است که همیشه پیش می‌آید و از بحث ما کاملا جداست. اما به نظر من همه باید آن‌طوری باشند که همیشه هستند و لزومی ندارد شما چند شخصیت متفاوت داشته باشید. من به عنوان فردی که سال‌ها جلوی دوربین بودم برای مردم با چند ویژگی مهم شناخته می‌شوم. مثلا ممکن است فکر کنند خیلی شلوغ هستم اما وقتی با من برخورد می‌کنند می‌گویند چقدر آرام هستی. یا ویژگی دیگرم این است که پیشرو بوده‌ام. ظاهرم با بقیه مجری‌ها فرق دارد. من اولین مجری تلویزیون بودم که چادر ملی سر کردم، اصلا تا پیش از من کسی چادر ملی سرش نمی‌کرد. درست مثل سریال در پناه تو که یک خانم به چادرش کش زد و همه شگفت‌زده شدند. من آدمی هستم که راحت گفت‌وگو می‌کنم حتی اگر یک شخصیت مهم رویرویم باشد؛ یا اینکه آدم شادی هستم و راحت می‌خندم و اصلا تصویر عیوسی از خودم به جای نگذاشته‌ام، چون فکر می‌کنم به عنوان میزبان باید بستری فراهم کنم که مهمان راحت باشد و در عین حال، با تمام این ویژگی‌ها آدم معقولی هستم. جالب این است که مخاطب این را می‌فهمد. اما من چوب ویژگی‌هایی را که گفتم خورده‌ام و بارها پیش آمده که گفته‌اند چقدر این دختر راحت است و چه کسی به او اجازه داده این قدر راحت باشد یا اینکه چرا درباره فوتبال حرف می‌زند؟ در همه سال‌های کاری، من بحران‌های زیادی طی کرده‌ام و در دو سال اخیر هم که این ماجراها پیش آمده ولی با تمام این تفاسیر کلا از تصویری که به جا گذاشته‌ام احساس خوبی دارم و فکر می‌کنم کاری را که می‌خواستم انجام داده و نشان داده‌ام. می‌توانی خودت باشی و تصویر دروغ از خود نسازی. من خوشحالم که با تمام این رفتارهای متهورانه، مردم من را آدم معقولی می‌دانند.

یک جورهایی نماد جمع اضداد هستید. آدمی که نشان داده می‌توان ظاهری سنتی داشت اما کلیشه نبود و جور دیگری لباس پوشید و حرف زد. راستی خانم نامداری یک آدم سنتی است؟

من برخاسته از یک خانواده سنتی هستم و چادر به من ارث رسیده است. مادرم، مادر بزرگم و تا 7 نسل قبل از من همه خانم‌ها چادر پوشیده‌اند. من از اول راهنمایی چادر سر کرده و به مدرسه‌ای رفته‌ام که چادر پوشیدن در آن الزامی بوده. با این تعریف خودم را آدمی مذهبی‌ای می‌دانم. اما من شاید به خاطر ویژگی‌های نسلم پیشرو بودم. اولین نفر هم بودم که همه تبعات‌اش را پس دادم. حتی در اتفاقات اخیر هم پیشرو بودم. اولین کسی بودم که به عنوان یک مجری زن در تلویزیون، بعد از جدایی آمدم و گفتم طلاق گرفته‌ام. مطمئن باشید که آدم‌ها از این به بعد راحت‌تر می‌گویند که طلاق گرفته‌اند، اما بدبختی‌هایش را من تحمل کردم.

آزاده نامداری: چرا آن عکس را منتشر کردم؟

پشیمان نیستید؟

نه اصلا. من تصمیم گرفتم و پای تصمیم خود ایستادم. حتی اطرافیانم، مادرم، خواهر و کسانی که به من نزدیک‌اند گاهی از این کار من ناراحت می‌شوند. مثلا من با خواهرم فرق می‌کنم و وقتی او از کارهای من ناراحت می‌شود، می‌گویم ناراحت نباش، کارهای از این وحشتناک‌تر هم ممکن است بکنم، ولی تو تا همیشه خواهر من می‌مانی و البته اگر باعث آزارت هستم، برو بگو من آزاده نامداری را نمی‌شناسم! اشکالی ندارد. شما ممکن است بخواهید یک زندگی معمولی داشته باشید و زیر زیرکی هر کاری بکنید اما ازدواج یک مقوله کاملا جداست. چه برای آقایان چه برای خانم‌ها و نمی‌شود اینجا دروغ گفت. من فرزند حسنی را بعد از جدایی ندیدم و حتی دیالوگ هم با هم نداشتیم و در جریان نیستم که ایشان چه اوضاع و احوالی دارد.

چقدر خوب است که آدم خودش را جای طرف مقابل بگذارد آن وقت شاید بشود جوری رفتار کرد که این ماجرا از این تلخ‌تر نشود...

چند روز پیش یکی از دوستانم به من گفت تو کینه‌داری؟ گفتم بین در دنیا هیچ چیز آنقدر ارزش ندارد که بخواهیم کینه از آن به دل داشته باشیم. من نسبت به ایشان عصبانی، ناراحت و دلگیر نیستم و این طور نیست که بخواهم یک سوال از او پرسیم چرا این کار را کردی؟ چرا راستش را نگفتی؟ خودش می‌داند که من به چه چیزهایی اشاره می‌کنم. اگر ایشان مواردی را که بعدا فهمیدم همان اول آشنایی می‌گفت می‌فهمیدم من و او ازدواج که سهل است همسایه هم نمی‌توانستیم باشیم.

شما مجبور به ازدواج شدید؟ چون در مصاحبه‌ای قبلا گفته بودید که ما در حال خواستگاری و مراحل قبل عقد بودیم که مجله‌ها عکس عروسی ما را روی جلد زدند و ما مجبور شدیم هر چه سریع‌تر مراسم عقدمان را برگزار کنیم.

اجباری در کنار نبود. ما پیش از ازدواج همان‌طور که گفتم 10 تا 15 روز صرف خواستگاری و رفت و آمدها کردیم و در زمانی که هنوز هیچ اتفاقی نیفتاده و رسمیت به خود نگرفته بود یکی از روزنامه‌ها خبری درج کرد که آزاده نامداری و فرزند حسنی ازدواج کرده‌اند. که به یاد دارم 14 یا 15 خرداد بود و همه جا تعطیل. وقتی آن خبرها بیرون آمد تمام دوستان و آشنایان من هم فهمیدند. تمام فک و فامیل‌مان از راه دور و نزدیک تماس می‌گرفتند و می‌گفتند چرا ما را دعوت نکردید و ما قسم می‌خوریم به خدا هنوز کاری نکرده‌ایم! می‌گفتند پس مجله‌ها چرا عکس‌تان را چاپ کرده‌اند؟! البته با تمام این تفاسیر این نامردی مطلق است که بگویم من مجبور شدم و ازدواج کردم. اما به خاطر این عکس تحت فشار قرار گرفتیم که زودتر ازدواج کنیم. رسانه‌ها بعضی وقت‌ها به جهت کار غیراخلاقی‌شان کارهایی می‌کنند که به مردم ضربه می‌زنند. اگر آن خبرها منتشر نمی‌شد ما زمان بیشتری برای فکر کردن داشتیم.

پرده چهارم:

روز واقعه

تا اینجا هنوز درباره آن روز لعنتی صحبت نکرده‌ایم، برگردیم به آن روز؟

اگر این ضبط صوت را خاموش کنید به شما می‌گویم چه اتفاقاتی افتاد.

به هر حال شما عکسی از خودتان منتشر کردید که از یک اتفاق دردناک پرده برداشت، شبیه صحنه قتلی که رخ داده و شما شاهد بوده‌اید. حالا که نمی‌توانید بگویید نمی‌توانم حرفی درباره آن بزنم...

خب، اجازه بدهید جوری تعریف کنم که بدون وارد شدن به ریز ماجرا بشود توضیحش داد. تا سه ماه اول بعد از عقد من به زنی تبدیل شدم که اصلا شبیه خود واقعی‌ام نبود. زنی که هیچ‌وقت وجود نداشته و نمی‌شناختمش. در این سه ماه من هر اتفاق غیرمعمولی که می‌افتاد نمی‌دیدم و سعی می‌کردم به خاطر زندگی‌ام از آن بگذرم. اما بعد که تصمیم گرفتم ادامه ندهم، اتفاقاتی افتاد که نمی‌توانم آنها را مو به مو تعریف کنم چون قابل گفتن و طرح کردن نیستند. در نرم‌ترین شکل می‌شود گفت به نظر می‌رسد ایشان بر تکانه‌های روانی‌شان کنترل نداشتند.

یعنی چه؟

بر تکانه‌های روانی تسلط نداشتن یعنی مثلا وقتی شما عصبانی می‌شید لیوان را پرت می‌کنید به سمت دیوار تا خرد شود. یک روز هم ممکن است سر همسرتان را پرت کنید به سمت دیوار.

خب چه اتفاقی می‌افتد که یک نفر به این نقطه می‌رسد؟

من گفتم بیا برویم جدا شویم و ایشان گفتند من جدا نمی‌شوم.

قبلا از آن هیچ وقت چنین واکنش‌هایی به وجود نیامده بود؟

4 یا 5 بار دیگر واکنش نشان داده بود، اما نه با این شدت.

آزاده نامداری: چرا آن عکس را منتشر کردم؟

شاید بعضی‌ها فکر کنند نمی‌شود شما فقط یک کلام بگویید بیا برویم جدا شویم و ایشان چنین واکنشی نشان بدهند؟ شما حتما کاری کرده‌اید که ایشان را به این نقطه از عصبانیت رسانده...

نه. من فقط گفتم بالا بروید پایین بیایید، حاضر نیستم یک دقیقه دیگر زندگی کنم.

این اتفاق کی بود؟

حدود آذر ماه 92.

شما تیر ماه عقد کرده بودید. یعنی 5 ماه بعد از ازدواج؟

بله. 5 ماه بعد از ازدواج، ما به جایی رسیدیم که دیگر برای من بشخصه امکان زندگی وجود نداشت و درخواست من برای جدایی به چنین اتفاقی منجر شد.

شما در این زمان حق طلاق داشتید؟

نه. بعد از این ماجرا بود که حق طلاق گرفتم.

آن روز بعد از درگیری چه شد؟

من به حالت مرگ افتادم و بعد از رسیدن به بیمارستان در حالی که به شدت آسیب دیده بودم با خانواده‌ام تماس گرفتم و آنها آمدند و من بعد از مرخصی از بیمارستان این قضیه را از طریق قانونی پیگیری کردم.

فرزاد شما را به بیمارستان برد؟

بله. اتفاقا ایشان بسیار اظهار پشیمانی می‌کردند و گفتند خودم از شما مراقبت می‌کنم و ما حالمان دوباره خوب می‌شود.

ولی شما شکایت قضایی کردید...

بله.

و سرنوشت پرونده چه شد؟

من وکیل گرفتم. شرط پدر من در آن پرونده این بود که ما در صورتی رضایت می‌دهیم که دخترم حق طلاق داشته باشد و پس از آن بود که بعد از مدت‌ها پدرم اجازه داد با ایشان حرف بزنم.

یعنی به ازای گرفتن حق طلاق مصالحه کردید. بعد چه شد؟

کلا از روز عقد تا زمان جدایی ما فقط 10 ماه طول کشید. من بعد از آن اتفاق دچار نوعی ترس شده بودم که دیگر نمی‌توانستم ایشان را حتی یک ثانیه ببینم و حتما باید نفر سوم حضور می‌داشت.

یعنی پس از آن ماجرا دیگر همدیگر را ندیدید؟

تا زمان اجرای برنامه سال تحویل 93.

پرده پنجم:

روزگار تلخ

شما به فاصله یک ماه بعد از اجرای برنامه جدا شدید و دیگر همدیگر را ندیدید؟

بله حتی روز جدایی هم همدیگر را ندیدیم و من به واسطه حق طلاق که گرفته بودم به صورت غیابی جدا شدم و همه چیز تمام شد.

تمام که نشد. عید امسال عکس آسب دیدن تان را در اینستاگرام منتشر کردید... اگر ما سوالی می پرسیم که برخورنده است و ناراحت تان می کند عذرخواهی می کنیم، اما فکر می کنیم باید سوالها و شائبههایی را که در ذهن مردم ایجاد شده پرسیم. خیلیها می گویند خانم نامداری در آن وضع و حال، چطور و با چه انگیزه ای از خودشان سلفی گرفتند؟

آن عکس سلفی نیست. شخص دیگری عکس گرفت و فقط عکس هم نبود و فیلم هم گرفتیم. در بیمارستان هم نیست. شب است که به خانه آمده ام.

یعنی فکر می کردید یک روز از این عکس و فیلم که هنوز منتشرش نکرده اید علیه همسر سابق تان استفاده کنید؟

خدا شاهد است که نه. اصلا حالم خیلی بد بود. آن فیلم یک چیز کاملا شخصی است. در آن فیلم حال و روزم را گفته ام. آن عکس که منتشر شد، چون در خانه گرفته شده بود و من پوشش کافی نداشتم و عکس کراپ (بریده) شده.

پرده ششم:

فریاد زیرآب

کینه که می گویند ندارید و نداشتید، مدرک هم نمی خواستید جمع کنید. شکایت تان را هم که پس گرفتید. پس چه شد که دوم فروردین 94 آن عکس را منتشر کردید؟

خیلی صریح می گویم. دو هدف مشخص داشتم؛ هدف اول اینکه بگویم خانمهای محترم فکر کنید و بعد تصمیم بگیرید. این عاقبت کسی است که بی فکر تصمیم می گیرد. هدف دوم هم این بود که بگویم هیچ احادی حق ندارد دستش را روی زن بلند کند. اگر متشرعی، اگر متدینی، اگر روشنفکری حتی اگر بی دینی، کسی اجازه ندارد روی همسرش که یک خانم بی دفاع است دست بلند کند.

اما همان افکار عمومی که شما می خواهید به آنها پیام بدهید سوال می کند این خانم چه کرده بود که همسرش را به این نقطه رساند؟

قبلا این سوال را جواب دادم، آزاده نامداری می خواست جدا شود. این تنها گناهش بود. هر کسی که خواست اصلا بی دلیل از شما جدا شود، حق دارید او را تا حد مرگ کتک بزنید؟! این منطقی است؟ این کار در واقع دفاع از خود بود، نه انتقام یا هر چیز دیگر.

ما سوالهای مردم را مطرح می کنیم. خانم نامداری، مردم می پرسند چرا بعد از یک سال و فروکش کردن همه ماجراها آن عکس را منتشر کردید؟

به خاطر اینکه دیگر طاقتم لبریز شده بود از حرفهایی که پشت سرم زده می شد. هر جا می رفتم یک چیز جدید می شنیدم و می خواستم همه بدانند که حقیقت ماجرا چه بوده است.

شما گفتید من کینه ای نداشتم، اما این کارتان بوی انتقام نمی دهد؟

انتقام را که این شکلی نمی گیرند. انتقام را از طریق دستگاه قضایی می گیرند. اگر می خواستم انتقام بگیرم چرا در این مدت کاری نکردم یا حرفی نزدم؟

فکر نمی کنید که اشتباه کردید؟

نه اصلا. صددرصد کار درستی بود و من به شدت از آن دفاع می کنم و باز هم می گویم ابدا یک تصمیم احساسی نبوده است.

شما با هیچ فردی مشورت نکردید؟

نه. من یک تصمیم کاملا شخصی گرفتم.



شما در متنی که زیر عکس نوشته بودید هم تلویحا گفته‌اید چون نگذاشتید مستندم از تلویزیون پخش شود این عکس را می‌گذارم.

نه واکنش به آن اتفاق من مدت‌ها بود می‌شنیدم حرف‌هایی پشت سرم می‌زنند که این حرف کاملا غلط است و تصویر بسیار بدی از من ایجاد کرده است. من که ماه‌ها حرفی نمی‌زدم. سر جایم نشسته بودم زندگی‌ام را می‌کردم و مستندم را می‌ساختم کاری به کسی نداشتم. اما فهمیدم دیگر کار به جایی رسید که آن حرف‌ها نتیجه عملی پیدا کرده است. فقط موضوع 6 تا مستند نبود. من دیدم داستان جور دیگری جلوه پیدا کرده است و حالا که روایت‌های متعدد و غلطی رواج داده شده چرا حقیقت را نگویم؟ اگر همه چیز به شکل واقعی‌اش روایت می‌شد من هیچ‌وقت آن عکس را منتشر نمی‌کردم.

به نظرتان توانستید مردمی را که به خاطرشان عکس را منتشر کردید راضی کنید؟ می‌دانید که خیلی‌ها در فضای مجازی هنوز هم حق را به شما نمی‌دهند؟

موافق نیستم، من تا این لحظه با کسی مواجه نشده‌ام که مرا محکوم کند و از آن عمل و آن رفتار دفاع کند. من می‌خواستم بگویم داستان چه بوده، همین. فکر می‌کنم در نهایت مردم قضاوت درستی دارند.

آزاده نامداری: چرا آن عکس را منتشر کردم؟

به نظر شما راه ساده‌تری برای حل مسئله وجود نداشت؟

چه راه حلی؟ چرا باید دروغ بگویم؟ تازه من که از سر خوشی جدا نشدم. در ضمن مگر طرف مقابلم برای نگه داشتن زندگی چه کار کرده بود که حالا بعد از طلاق من بخوام آن را حفظ کنم؟ بگذارید همین جا یک گله از شما و همه کسانی که می‌آیند در فضای مجازی به من توهین می‌کنند داشته باشم.

ما که به شما توهین نکرده‌ایم. فقط شائبه‌هایی را که ایجاد شده بود پرسیدیم...

چرا هیچکس فارغ از اینکه بداند داستان چیست به من فکر نمی‌کند؟ هیچکس به حال من فکر نمی‌کند که من چقدر روزهای سختی را گذراندم و چقدر خالم بد بوده است؟ هر کس به من می‌رسد حتی نزدیک‌ترین دوستانم بدون اینکه پرسند چه بر تو گذشته، می‌گویند چرا این عکس را منتشر کردی؟ چرا جدا شدی؟ چرا همه آخر داستان را می‌بینند و برای خودشان هر جور دوست دارند تفسیر می‌کنند؟ دو نفر با هم ازدواج کرده‌اند و هولناک‌ترین اتفاقات برایشان پیش آمده؛ از آبروریزی تا دروغ و برخورد فیزیکی، شما حق دارید بگویید این خانم چرا نمانده و چرا به زندگی خفت بارش ادامه نداده؟ انگار من در دنیای دیگری زندگی می‌کنم و این آدم‌ها را نمی‌شناسم! من می‌خواستم بگویم هیچ‌کس حق ندارد دستش را، حتی صدایش را روی زن بلند کند؟ به خدا اینها عین دین است! اصلا ربطی به زندگی امروز ندارد! اینها اتفاقات عادی نیست! فاجعه است که مردم به جای اینکه بگویند چرا این طور شد بگویند: چرا گفتی؟! چرا ساکت نماندی?!

من می‌گویم یک سری اصول اخلاقی و دینی در زندگی همه ما وجود داشته که حالا به هر دلیلی رعایت نمی‌شود و به آنها احترام گذاشته نمی‌شود. من با آن عکس و پست‌های بعد از آن می‌خواستم بگویم وای بر ما که آنقدر یکدیگر را قضاوت می‌کنیم! ما درخت را هم قضاوت می‌کنیم! ما در مورد یک بطری آب معدنی که روی میز هست هم هزار تا قضاوت می‌کنیم و این گناه‌ترین گناه در دین ماست! ما کلی روایت داریم که شما اجازه ندارید همدیگر را متهم کنید شاید تکراری باشد اما الان یاد این جمله حضرت امیر افتادم که به مالک گفت که اگر دیدی شب کسی خطایی می‌کند صبح تو حق نداری بر این اساس به آن فرد نگاه کنی، چون شاید صبح سر نماز استغفار کرده باشد! ما پیر این دین هستیم!

عذر می‌خواهیم که شما را ناراحت کردیم. اما فکر می‌کنیم آن عکس بغض آزاده نامداری بود که باید در این گفت‌وگو می‌ترکید...

آزاده نامداری: چرا آن عکس را منتشر کردم؟

ببینید. آن عکس حقیقت زندگی من است. می‌توانستم پنهان‌اش کنم و راحت فراموشش کنم. اما این با فلسفه زندگی من نمی‌خواند.

راستی چرا بعد از چند ساعت عکس را از صفحه‌تان برداشتید و به کل از دنیای مجازی خداحافظی کردید؟

از بس به من فشار آوردند. از هزار طرف به من زنگ زدند که زود این عکس را بردار. من نمی‌خواستم اما آنقدر فشارها زیاد شد که دیدم نمی‌توانم در مقابلشان ایستادگی کنم. باز هم می‌گویم که من این ماجرا را یک دعوی شخصی بین خودم و آقای حسنی نمی‌بینم می‌خواستم بگویم اگر به حقوق تجاوز شد اگر به تو ظلم شد تو محکوم به فنا نیستی. در آن پست اصلا نه به ایشان تهمتی زدم، نه از اعتقاداتشان گفتم. نه راجع به خانواده خودم و ایشان حرفی زدم. هیچ. اما چه پاسخی گرفتم؟ شروع پاسخ ایشان این بود که «با اجازه مادرم که سادات است» این سوءاستفاده از یک نگاه دینی نیست؟ و آخرش هم گفته‌اند که «من دو سوال از خانم نامداری دارم. نگاه شما به عاطفه مادر و فرزند چيست؟ نگاه شما به گروهک‌های سیاسی چيست؟» آخر چه ربطی دارد؟ انگ سیاسی و انگ اعتقادی زدن چه ربطی به موضوع ما دارد؟ شبهه‌سازی هم در دین و هم در



قضا جرم دارد و من برای رفع شبهه باز مجبورم شکایت کنم تا این انگ را از خودم دور کنم.

باز هم می گویم که این شکایت را دوست ندارم چون نمی خواهم این ماجرا بیش از این ادامه پیدا کند. اما ایشان باید بیایند و توضیح دهند چرا تشویش اذهان عمومی کرده اند و با چسباندن تهمت های ناروا به من افکار عمومی را به غلط انداخته اند؟ من اعتقاد دارم کسی که صدایش را بلند می کند آدم ضعیفی است. کسی که کتک می زند آدم ضعیفی است. کسی که ناسزا می گوید آدم ضعیفی است.

به نظرم استفاده سودجویانه کردن از هر چیزی که داریم گناه بزرگی است. حالا هر چیزی ممکن است باشد. یک موقع کسی زیبایی دارد یا پول یا قدرت یا آنتن تلویزیون یا هر چیز دیگر... من اگر روزی آقای حسنی را ببینم به ایشان می گویم شما از همه کس و همه چیز سوءاستفاده می کنید حتی از مادر سادات تان، وقتی طلاق می گیرید می روید روی آنتن و می گوید ما چقدر خانواده خوشحالی هستیم! این یعنی استفاده سودجویانه از آنتن تلویزیون.

پرده هفتم:

پرده آخر

حرف دیگری مانده؟

یک چیز مهم اینجا اشتباه فهمیده شده. من ازدواج کردم و تشکیل زندگی دادم که موفق شوم، که پیشرفت کنم. مگر مرض دارم که بخواهم ازدواج کنم که جدا شوم؟ اگر می خواستم جدا شوم که ازدواج نمی کردم. روزی که به خواستگاری من آمدند گفتند از 14 سکه تا 14 هزار سکه هر چقدر می خواهید مهر کنید. اما پدرم گفت ما چنین آدم هایی نیستیم. همان 14 سکه بیشتر مهر نمی کنیم. من اصلا از تصویری که برخی دارند و می گویند این خانم حاضر نبود برای زندگی اش بجنگد یا تلاش کند و به همین خاطر جدا شد، عذاب می کشم. من می گویم به حقوق هم تجاوز نکنیم و به هم احترام بگذاریم هرز در هیچ کجای دین مان نیامده که به هر قیمتی بمان و به زندگی ات ادامه بده. حالا همه اینها تمام شده. آزاد نامداری که دارد با شما حرف می زند حالش خوب است و دارد زندگی می کند و قرار است حالا حالاها زندگی کند. اشتباه کردن به معنی پرت شدن از یک پرتگاه نیست. ما اجازه داریم اشتباه کنیم و اجازه داریم اشتباه مان را جبران کنیم و حتی معتمد اجازه داریم تجربه کنیم بدون آسیب زدن به کس دیگری. اما همه دل نگرانی مان باید این باشد که به کسی آسیب نزنیم. من هم از همه این ماجراها گذشته ام و با خوشحالی بیشتر از قبل به زندگی ام ادامه می دهم.

و سوال آخر... به نظر تان تیترا این مصاحبه چی می تواند باشد؟

(کمی فکر می کند و بعد با لیخند می گوید: ) من حالم خوب است! این آخرین مصاحبه من است و دیگر دوست ندارم در این باره صحبت کنم.

منبع: ایده آل

برچسب ها: [صد او سیما](#) [1]